لله الحمد که از تصنیفات الیف بعض صوفیای

بحسن سعی کارپردازان مطبع [illegible]

[illegible]

متصل [illegible] کتره در تکیه شاه فصیح

باهتمام محمد حسین لقا لبس طبع در آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

همی گوید ابو نصر فراهی　　بتوفیق خداوند الهی

اختیار لفظ همی بجهت استمرار است ۱۲

حسد حافده و حفد حاسده ما حرکت الشمال النخل الدقیق و تحرکت الشمال النخل الدقیق که صبیان را از تعلم لغت رغبت می افتد باشعار فارسی این خوش مدن شعر مر طبعهای زود غریب و تعلم لغت کلید همه علمهاست پس قدری از وی نظم کردم

بی تکلّف یاد گیرند و چند بیت که ضابط بود مر هر چیزی را از علوم متفرقه

در میان این قطعه‌ها درآوردم تا بنوشتن و خواندن این نسخه هر کسی ارغبت

افتد چون این مجموعه دویست و بیست بیت آمد آنرا نصاب صبیان نام کردم

القطعة الاولی فی بحر المتقارب المثمن المقصور

به بحر تقارب تقرّب نمای — بدین وزن میزان طبع آزمای

فعولن فعولن فعولن فعول — چو گفتی بگو ای بدل ربای

اله است و اللّه و رحمن خدای — دلیل است و هادی تو گو رهنمای

سماء آسمان ارض و غبرا زمین — محل و مکان و معان است جای

سقر دوزخ و نار آتش ولی — که جنت بهشت آخرت آن سرای

بریه پشت قفا چهره و وجه روی — فخذ ران عقب پاشنه رجل پای

شفه لب لسان آن زبان فم دهان — ید و جارحه دست و حلقوم نای

فرس اسپ و بغل استر و سرج زین | بعیر اشتر است و جرس چه درای

رجل مرد و مرأة زن زوج جفت | غنی مالدار است و مسکین گدای

قنات است کاریز و عذب آب خوش | چو ینبوع چشمه حمات است لای

ازان عود بربط و ترشرعه رود | ولی صنج چنگ است و مزمار نای

هدی راستی کذب و فریه دروغ | ق | عفیف و حصور و تقی پارسای

بلد کوره را شهر دان شهر ماه | دکر دو ترا طاق و اطلاق تای

ثمن چه بها و بهار وشی | تو ثور است ذیل و بود ویل وای

عیون شور چشم و بلید است کند | بود لوذعی المعی تیزرای

حقیق و جدیر و قمین و حری | سزاوار با گیر ادخل درآی

القطعة الثانية فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی بگلشن جاه نهال قد تو سرو روان | رخ تو بر فلک و ابر سرمه تابان

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات — بگوی محنت این بحر او خوش برخوان

ضیا و نور و سنا روشنی فروغ چراغ — فتی خفیف جوان سبک ثقیل گران

ذهب زر است و حدید آهن رصاص ارزیز — لجین سیم و زجاج آبگینه معدن کان

نحاس و صفر مس و وی یک است سرب — حلی است زیور غالی گران رخیص ارزان

جراز و سیف حسام و عضب و صارم تیغ — مجن و جنه سپر سهم تیر و قوس کمان

عصب و یلبه جوشن است درع زره — وهق کمند و نصل و معبله پیکان

عجاج و نقع قتام و هبا و هیج غبار — کلوم خستگی و سوط مکر و مره توان

حشاشه باقی جان عراضه ره آورد — قراضه ریزه زر ربح سود خسر زیان

یغوث و نسر یعوق است و بعل و ود بها — سواع لات و منات است نامهای

صنم چو نصب و نصب دان جبت و طاغوت — وثن بت و وثنی بت پرست و آل نهان

هدف نشانه غرض هم حسیکه پیکان است — و سهم زد آمد و معراض تیر کز میدان

قطعهٔ الثالثة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای به باریکی میانت همچو موی کمر | غنچه از رشک دهانت همچو خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | خیز و در بحر رمل این قطعه اخوان از بر

جید گردن صدر سینه کتف دوش و ابط بغل | ثوب جامه زرق و زری اد توشه ناب

عرش سقف و بیت خانه نخل بن رمل ریگ | حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

وهب بخشان سعد نیک و شمع بخش فارس سوار | حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر مو | لحی مغز و شحم پیه اذن گوش اظفر ناخن

مدح صلح و حرب جنگ و نوم خواب لیل شب | غیظ خشم و ضحک خنده حکمه کارش لقمه

نار آتش شمس و کا روی روح و ضیا آفتاب | شام شیر و عسجد تقیان و عین نضر زر

ثیاب سحب قبله بوسه مهر مهین کابین خدن دوست | زوج شوی ... باده مست ... حنظل

حنطه گندم خمره آذرن جمر تاو نجم گوش | اصل بیخ و فرع شاخ و بذر تخم و علف

و شارح دخنه باکاه و رس ترجمه کرده ۱۲۵۵

بجا

بچه دوا ماو یم و بحر دریا قعر تک — فیل پیل و بق پشه ظبی بچار آهو خر

شنشنه بچه او شیمه بدن داب است خوی — غیث باران ثلج برف ندی و نم سیل و اتر

شط و شاطی ضفه طره عدّه ساحل کران — مزرعه حارّه کلاته دان و حارث برزگر

کوه زون غژه دروازه است سیکاه — سکه کوچه درب دروازه است شعب رهگذر

بز جامه ستر پرده رقعه پاره رث کهن — الظهاره ابره دان و البطانه آستر

بره دان یکپاره آهن کسره دان الکباره نان — حذوه ان یکپاره آتش فلذه یکپاره جگر

القطعة الرابعة في بحر المجتث المثمن المقصور

زهی طراوت ویت گل همیشه بهار — قد تو در چمن حسن سرو خوش رفتار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات — بگوی مجتث این بحر را و کن تکرار

قریس خنبر و کم آستین و کسب و ستا — قلیل و نزر و یسیر اندک و حساب شمار

قطاب جیب و بیا و بل از خف موزه — عباد سارزه و جبرئیل زمام مهار

مدینه و بلد و مصر شهر و سور ربض — چنانکه معرکه لشکرگه است و حصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکین کارد — خیاط و مخیط سوزن خرت و سم سوفار

لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل لول — شقیق او درو دو دریه و صاحب یار

حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو — سفرجل آبی و تفاح سیب و رمان نار

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان دو — ثلث و خمس سه و پنج اربع است چهار

ولیک سته و سبعه ثمانیه تسعه — شش است و هفت و دگر هشت

عقار و قهوه و راح و مدام و قرقف می — کمیت دلاور و فارس سوار و صید شکار

عرب بدست و صنوبر خلاف ناژو بید — چو نخل خرما فرصاد توت و دلب چنار

ورق چه برگ درخت است و غصن شاخ درخت — چو دوحه بیخ درخت و عثام اسفیدار

چو طلح موز درخت اراک خمط بدان — چو اثل شوره گز و شوک خار و سدره کنار

ثمد لباده بود مال پر نهاده لبد — پلاس حلس درخت و زمین و آب عقار

شمامه عطر بود بوی ان جج نه — بمد و قصر تو مأورد را گلاب شمار

تصافح است گرفتن دو دست یکدیگر — تعانق است گرفتن کنار حجر کنار

خمیص شسته دنس شوخگن بری بجرم — ذلول رام و وسن خفته و یقظ بیدار

عوان و ثیبه کالم عزوب شو مرد و — قرام پرده باریک و تکه بند ازار

مراح جای شتر مربض است جای غنم — کناس وان و جار آن آهو و کفتار

قضیم ان جو خر معلف آخور و آری — علیقه توبره نشوار و جره چه نشخوار

القطعة الخامسة فی بحر المجتث المثمن المحذوف

بریز در صدف سینه ای هنر پرور — ز بحر دلکش مجتث سفینه های گهر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن — بخوان بعد وی این قطعه نصاب از بر

قریب و رکن و حمیم است خویش و ابن پسر — ولید و طفل بچه ام و والده مادر

رحم قرابت و زهدان بود ختن داماد — چنانکه صهر خسر والد و اب پدر

رئی است یأس و حفی مهربان خفی پنهان | جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر

ملک فرشته فلک چرخ و خضر سبز وحیس | شهاب کوکب دری و نجم چه اختر

فلق سپید شفق روشنی اول شب | ربیبه دختر زن بنت و ابنة ابن دختر

حمل بره بقر و ثور گاو و عجل بچش | مراره زهره طحال و کبد سپرز جگر

بعید دور ورا پس امام پیش وسط | میانه وسط میان تحت زیر فوق زبر

علاة سندان قطیس پتک و منفخ دم | قدوم و منحت تیشه حصین و فاس تبر

سوار دست برنجن و بای خلخال | وشاح و عقد حمایل رعاث و تاج افسر

بدی نخستین ثانی دوم اخیر پسین | نقیض اولی اخری و آخرست دگر

قمیص کرته و یلمق قبا و ریطه ازار | نصیف همچو خمار است و مقنعه معجر

اجاج تلخ و تفه بمزه است مالح شور | فرات عذب و زبیب و اصف مویز کبر

شراره خدره بود مارج شواظ و لهب | زبانه فحم چه انگشت رماد خاکستر

عجین خمیر و دقیق آرد و نخاله سبوس | اِدام نان خورش و قند شکر است شکر

حِزام تنگ و ثفر پاردم لجام لگام | عِنان و ال وی و منطق و نطاق کمر

رکاز و کنز بود گنج و صیرفی صرّاف | ستو ستوقه و حدّاد و قین آهنگر

القطعة السادسة فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای که چشم مستت از شوخی دل و عقلم ربود | بر زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن | چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود

فرخ و فرّوج است جوزه بیضه تخم مرغ جوجه | چون عنب انگور و تین انجیر و کمثری مرود

اصفر و فاقع بود زرد احمر و قانی است سرخ | هست اخضر سبز و ابیض روشن و ازرق کبود

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنگ | هست حصبا سنگریزه ماء و واد آب و رود

جود و فیض جود بخشش جوده نیکی جو نیک | وعظ و میثاق و تحیت پند و پیمان و درود

غبن و رز رها زیانست غبن در رایها | چون غنا دان بی‌نیازی و زهد خوانی پرسود

طیر و دایه حی زنده بس و ثبات و ق   تُوم سیر و جلجلان گشنیز چون حمص نخود

رازیانج بادیان سُک بوی خوش او فرید   نثر وشتی پراگنده ثم مجموع گود

تاجران سالار بازرگان فاجر نابکار   صاعد آمد کی که بالا میرود هابط فرود

القطعة السابعة فی بحر المجتث المثمن المقصور

چو دل ز پردهٔ عشاق برکشد آهنگ   به بحر مجتث برخوان غزل به نغمهٔ چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات   بگوی تا شودت عقل و دانش و فرهنگ

سُعال سرفه و سرعت شتاب لُبث درنگ   قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نو است و قمر مه و قمر   شعاع پرتو و صبغ چه شکوفه و رنگ

اشج شکسته سر و لحیه ریش و اقرع کل   اشل اقطع بیدست و اعرج است لنگ

قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار   چو فهد یوز و نمر یوز دان حرس پلنگ

غراب زاغ و هزار است عندلیب و   ولی حمامه کبوتر کُرکی آمد است کلنگ

قصب نی آید وطرفا گز ویراعه غرو — چنانکه ثعبان بساج اژدها و پلنگ

مهاة ماه وکافی بسند وطبع غش — دلیل عار و عزیز ارجمند وقصد آهنگ

حمی قرق و شرع ره و روضه مرغزار سناس — وطرح چاه حاجت وصلح آشتی حضوب جنگ

سویق پست وحشیش حریش ملغوز بش — جشب طعام درشت است خوک خنگ بوکیه

بهار زبان نهی نوج وحرب تلکه گرو — سبات خواب وشقر فوه لاله زرد بنگ

ذکی است زیرک ونحریر دانشمند — ادیب را ادب آموز دان ادب و فرهنگ

القطعة الثامنة في بحر المتقارب المثمن السالم

زشرم رخت لاله را خون شده دل — زرشک قدت سرو را پای در گل

فعولن فعولن فعولن فعولن — تقارب ازین وزن گردید حاصل

تراب و رغام و ثری خاک وطین گل — وطن جایگه کرم رز ربع منزل

ده اسپند در ساختن هر یکی را — به ترتیب نامی است وشش مستعمل

مُجلّی مُصلّی مُسلّی و تالی | چو مرتاح و عاطف خطی و مولی

سکیت از جاجت عرق یعلم و | فؤاد است قلب جنان حشی ودل

بدین ده دو هم یکی الحاق میکن | یکی هست قاشوره دیگر فسکل

لبن خشت خام است آجر چه پخته | عسر ضد آسان عویص است مشکل

غیور است رشکن لبوس است ضدش | اسیف است غمگین نحیف است بیدل

القطعة التاسعة فی بحر المتقارب المثمن المقصور

ایا عارضت رشک خورشید و ماه | اگرت در تقارب شود اشتباه

فعولن فعولن فعولن فعول | بخوانش درین وزن هر صبحگاه

ثمر میوه حب دانه و تبن کاه | طریق و سبیل و صراط است راه

صبی کودک و شیخ خواجه نفس | دم و جند و جیش است عسکر سپاه

عرض خواسته طارف و تالدش | نویش باکیانه است و فاسد تباه

عدو و اُنس علن اند فرد او و ی | چو اَبیض سپید ست اَسود سیاه
ذنوب است و عثرت و سجل ست دلو | زلیه است بیرو قلیب است چاه
رجی الحجر و لب عقل و نیه خرد | خطا ذنب و جرم ست عصیان گناه
حطب هیزم است و ضرام و حصب | فرو زینه عشب و کلا دان گیاه
مناص و مفر جای بگریختن | معاذ و ملاذ ست و ملجا پناه
حکم داور و محکمه جای او | ولی بینه همچو شاهد گواه
ذهاب و مجی رفتن و آمدن | سیاحت سیا گشتن ساحت سپاه

القطعة العاشرة فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

[illegible] موزون و آفتاب لقا | وزن بحر خفیف جست از ما
فاعلاتن مفاعلن فعلن | گفتم این بیت دان و خوان ملا
من و عن از الی و حتی تا | این کو کیف چون ام و او یا

فِي در است و عَلَى بر و لَمْ نه — نَحْنُ ما و إِيَّانَا و إِيَّا ما

أَنَا چون أَنْتَ و إِنِّي من — مَا چه و مَن كه هر كه و مَعَ با

أَنْتُم و كُم شما و ذا اين د — أَنْتَ تو أَنْتِ زن ولی تنها

إِنْ و لَوْ گر مَتَى كی و لا نه — أَيْنَمَا هر جا حَيْثُمَا هر جا

فَ پس و قَبْل پيش و بَعْد پس — لِ مر و لِي مرا لَنَا ما را

صَه مگو مَه مكن وَعْ و ذَر مان — لِمَ و لِمَا چه و هَلُمَّ بيا

ذِي و هٰذِي و هٰذِهِ اين زن — مرد را ذا و ذو است يا هٰذا

تِلْكَ آن زن چو ذٰلِكَ است آن مرد — ثَمَّ آنجا و هٰهُنَا اينجا

غَيْر جز قَطّ هرگز أَيْضًا نيز — رُبَّ و رُبَّمَا و رُبَّتَ بسا

مُذْ و مُنْذُ از آن زمان باز است — أَيُّهَا و أَيَّةُ دو و رشو

مَهْلًا آهسته باش و آه خوش — كي قلما اند كافو نع نيكا

القطعة الحادیه عشرة فی البحر المجتث المثمن المقصور

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز | قدت چو سرو که عشاق راست عمر دراز

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات | بگوی مجتث خوش خوان تو در مقام حجاز

رجا امید گران است سوغ حلق جواز | روائی و نصفت عدل و صوت جرس آواز

حضیض و غابر و غور است نحل و نبذ و نشیب | یفاع ربوه و تل است نجد و هضبه فراز

طعام خوردنی و فجل ترب و ملح نمک | ارز برنج و مرق شوربا و قلو لاقاز

قصید مغز سطبر است رم مغز تنک | قدید قاق و سمین فربه و طویل دراز

مخیض دوغ و لبن شیر کزبره گشنیز | کراع پاچه جبن و بصل پنیر و پیاز

سمید و درمک نان سفید و خل سرکه | رغیف گرده و بدء است و ابتدا آغاز

[illegible] جدی و عناق غاله | چنانکه معز بز و ضان میش و تیس نهاز

ابو الملیح چکاوک و رست قبره نام | چو نسر کرکس و چون صقر چرغ و بازی باز

صغیر خرد و حبابی رشوات مخلب چنگ ‏— حدید تیز و سنان چه فسان و مقطع گاز

تکبر است و ضو آمد ستی عزم ‏— بنیه قبله کعبه است چون صلوة نماز

عطاس عطسه عجف لاغری جلاغ ختم ‏— جبان و ما و ومدان بدیل و تسحب ناز

زنیم سند و دعی نیز هم بذی بی شرم ‏— قرسیل بیهده و بعلزن و تجی همراز

کلیم هم سخن است و حریف هم پیشه ‏— قرین ندیم بود و همدم و شریک انباز

اکیل همخور و همکاسه و سمی همنام ‏— رفیق یار و موافق عشیر چه همساز

القطعة الثانیة عشرة فی بحر الرمل المثمن المقصور

ای قدت سرو خرامان وی جبینت ماه تمام ‏— سازد در بحر رمل یاد کن سیر و مقام

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات ‏— همچو بلبل بعد زین این بیت الحان صبح و شام

قرم و غطریف حلاحل سید و آس و همام ‏— [illegible] است و ست [illegible] صلف

عقوه ساحت امر کار و قول گفت و فعل کرد ‏— جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام

لون رنگ و ریح بوی یاد و نیم و عنبر مبغ نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام

زبده مسکه دهن و غن قطن پنبه صوف پشم لوز کوزه قصعه کاسه قدر دیگ و کاس جام

لفت شلغم بقل تره زرع کشت و ربع وحل عدس خرمن حزمه دسته صعب و اقف رام

ثغر و سن ضرس دندان ظفر چنگال ید دست خدرخ جوف اندرون ضیق تنگ

آدمی انسی انسان دم و جنی پری اجر مزد و رشوه پاره عم عم

اصبع انگشت است لیک ابهام انگشت بار سبابه است و سطی بنصر و خنصر تمام

سقم بیماری و صحت تندرستی کبر قیح و دم ریم است خون الفلس فی النی خام

القطعة الثالثة عشر فی بحر المجتث المثمن المقصور

زهی جمال تو امروز به زدی پریز چرا خدنگ تو آمد بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات بلوی محبت و مکن شرم سر دز یر

مبارز و بطل و باسل و شجاع دلیر شعیر و صبره و کتان جو است و جاش و زیر

عضنفر و اسد لیث حارث و لهاث | هزبر و قسوره و حیدر است و ضیغم شیر

رقاد و هجعت خفتن سهاد بیخوابی | بذول و باذل و مانح سخی سمحان

عوج کجی و حجر زبی کیاه و مت بلند | جبار رزم و اخاذه غدیر قاع کویر

القطعة الرابعة عشر فی بحر الهزج الرباعی

گل غنچه ز شرم دهنت در بست است | وز ذکر لبت دهن گل پر عطر است

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | بحر هزج است کر اندک فکر است

بصم و عتب و رتب چهار رزم فتر است | اینها همه چیست فرجهای شبر است

القطعة الخامسة عشر فی بحر الهزج فی سالمی و اج

ای ماه رخ تو خرگهی محتشمه | ملک دل من ترا شده یک قلمه

مفعول مفاعلن مفاعیل فع | این بحر هزج دان

جفت نبی که پاک بودند همه | عایشه و خدیجه حفصه مرمه

با اُمّ حبیبه حفصه بود و زینب — میمونه صفیّه سوده و اُمّ سلمه

القطعة السادسة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی اولاد النبی صلعم

در وصل تو از هجر دل اندر بیم است — وز تیغ جفاهای تو دل دو نیم است

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع — بحر هزج اخرب از ین تقسیم است

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است — پس طیّب و طاهر زد در تعظیم است

با فاطمه و رقیّه اُمّ کلثوم — زینب شمرا تراست تعلیم است

القطعة السابعة عشرة فی بحر الهزج فی اسامی اسور المدینة

ای قدّ تو در گلشن جان سرو روان — وز رشک قدت سرو خجل در بستان

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع — این نوع رباعی هزج اخرب دان

نور و حجر و انفال مدنی میدان — با لم یکن و زلزلت احزاب بخوان

حج اول و قد سمع و رعد و حدید — فتح و نبی و حشر و نصر و دهر و رحمان

القطعة الثامنة عشرة فی بحر المضارع فی اسامی موالی النبی ع

ای شهره شمائل و خورشید کوکبه — حسن رخ تو رشک چارده شبه

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن — بحر مضارع این بود ای ماه مرتبه

مولی دو آزده است نبی ایکی شبه — دیگر فضاله آنکه نه بیچ است بیمه

توبان رباح و صالح و مدعم یسار و زید — بو رافع و ضمیره کبیشه موهبه

القطعة التاسعة عشرة فی بحر المتقارب فی اسامی قلاع خیبر

زهی گشته ملهم بالهام ملهم — ملک بر فلک خواند مدح تو دائم

فعولن فعولن فعولن فعولن — ز بحر تقارب بخوان ای معلم

ز خیبر ستد مصطفی هفت قلعه — خدا ایش بداد آنجهان ملک سالم

لتیبه مجد و ناعم و شق و انکه — غموص و نطاة

القطعة العشرون فی بحر الخفیف فی اسامی حجاج العاص

بشنو ای حیرت سه افلاک　　وزن بحر خفیف روشن و پاک

فاعلاتن مفاعلن فعلات　　دردهای کزوست دل غمناک

خشن و لادغ است و اعیائی　　خدری و ممدد و حکاک

ناخس و یخدد و کاسر و ضاغط　　وان مفسخ کز و عضل شد چاک

ضربان و ثقل و ناقب باز　　وان مسلی کزوست اصل هلاک

القطعة الحادية والعشرون فی بحر الهزج فی اسامی الشهور الرومية

بدان ای گل که رویت نوبهار است　　هزج بحر لطیف و آبدار است

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل　　شهور روم این هشت و چهار است

و تشرین دو کانون اس آنگه　　شباط و آذر و نیسان و ایار است

حزیران و تموز و آب و ایلول　　که مهد ارش که از من یادگار است

القطعة الثانية والعشرون فی بحر الهزج فی اسامی الشهور الفارسية

اسامی شهور فارسی این هزج آید | بدان این بحر خوش تا در عروضت ره نماید

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن | چو تقطیع این چنین کردی عروضی گوی شاید

ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید | بود خرداد و تیر آنگه چو مرداد همی باید

پس از شهریور از مهر آبان آذر و دی دان | چو بهمن را اسفندارمذ ماهی نفزاید

القطعة الثالثة والعشرون في بحر الهزج في اسامی السنین الترکیة

بحر هزج اخرب ای فخر تبار | این بحر آید بخوان چو در شهوار

مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع | هر صبح چو بلبلان همی کن تکرار

موش و بقر و پلنگ خرگوش شمار | زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

آنگاه به اسپ و گوسفند است حساب | حمدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

القطعة الرابعة والعشرون في بحر الخفیف في بیان نوبت الکواکب

ای ترا ماه و آفتاب غلام | بحر این قطعه شد خفیف بنام

فاعلاتن مفاعلن فعلات — خانهای نجوم سبعه تمام

حمل و عقرب است با بهرام — قوس و حوت است مشتری را رام

ثور و میزان چو خانهٔ زهره است — مر زحل راست جدی و دلو مقام

تیر جوزا و خوشه مه سرطان — خانهٔ آفتاب شیر مدام

القطعة الخامسة والعشرون فی بحر الخفیف واستقرار الشمس فی البروج

ای پری رشک ماه و عالی کیش — حور جنت بفرقت دل ریش

فاعلاتن مفاعلن فعلات — هست بحر خفیف نی کم و بیش

خور به جوزا سی و دو سی و یکی است — حمل و ثور و شیر با سی و بیش

دلو و میزان و حوت و عقرب بیست — و نه قوس و جدی نی کم و بیش

القطعة السادسة والعشرون فی بحر المتقارب فی اسنان البقر والجمل والغنم

اسامی اسنان این در تقارب — چو خوانی و گردی ازین علم فارغ

فعولن فعولن فعولن فعولن بگو بعد ازین زن ای مرد بالغ

ثنیع و جذع است گاو است و انگه ثنی در رباعی سدیس است و ضالع

مخاض و لبون است و حق و جذع نیز ثنی و رباعی سدیس است و بازل

القطعة السابعة العشرون فی بحر الخفیف فی اسماء قبائل السبا

ای که درد تو راحت دل ماست جان بیمار را غم تو دواست

فاعلاتن مفاعلن فعلات گو بحر خفیف و خوان در راست

اشعر و عمرو و حمیر و کهلان مرد انمار و عامله ز سباست

القطعة الثامنة العشرون فی بحر المجتث فی اوزان الفلزات

زهی رخ تو زده طعنه بر مه دو هفته ربود چشم تو از جان بیقرار قرار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات به بحر مجتث این قطعه را بگو تکرار

ز روی جثه هفتاد و یک درم سیماب چهل و شش است ارزیز شده شمار

ذهب صد است و سرب پنجه و نه آهن چل   پنج و سی مس چل و پنج است نقره پنجه و چار

القطعة التاسعة والعشرون فی بحر الرمل فی تفاوت اوزان الفلزات

ایضاً

ایکه شد خورشید خسارت بخوبی بی شک ماه   در پناه سایهٔ زلف تو مه آتکه گاه

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات   خیز در بحر رمل این بیت آن برخوان صبحگاه

نه فلک مستوی المحکم چون بر کشی   اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن یتو الم سرب دهن زر چلک   فضه نه آهن یکی مس و شبه مه صفر باه

القطعة الثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی روی تو خوبی گل دهانت غنچه خندان   قدت سرو روان دل خلقت نجان باغ جان

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن   بدین بحر هزج این قطعه خوش بین و زین برخوان

لقب تا شد عضد یا زو معی و ده ابسیاران   زر مجی زکی دنبه مرغ و شوا بریان

صنم گر یکم لنگی عرج لنگی بکه گوی   علیم عالم و علام دانا و اسپی یرجان

سحاب و عارض و مزن و غمام ابر و طل باران — حیا و وابل و سمی و مدرار و مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان آمد — شتا و صیف بی‌شبهه زمستان است و تابستان

عدو و خصم دشمن دان حذار و خوف ترسیدن — وثاق و کبل بند آمد حصین و سجن زندان

ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جبی حین — خزی سوا و نی ناکس ضنی لاغر بهی تابان

شغب غوغا و طوی جوع است مصدر ها و لغت — یکی سغبان دوم غرثان سوم طیان دگر عطشان

کلف عشق و صلف لاف و سنا سال و ندم ناله — حذر خائف فزع خائف قلق بی‌تاب و حیران

تقی و متقی پرهیزگار و عبقری نیکو — سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سدر حیران

وتد میخ و وصب رنج و الم درد و حجو سوزش — اقط پنیر و دوا دارو و تق بدخو مسوک گریان

غصه بار و شیم سیر و شحین کینه و حزن غمگینی — فرح شادی و مسرت است جذلان و فرح و شادان

صغر خرد و کبر پیری فلز کانی سمج ناخوش — ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران

عنا رنج و سنا رفعت جلا نفی و نکا کرته — جنف میل و خفر شرم و صیاح آواز صخب افغان

عرین و غیل و غاب و غیضه ایلک شیری بیشه | زند کفک و سنین قحط و مطایب خوش ابنای

تنوفه مهمه فیفاء فلات و سبسب و بیدا | چو بید و دو قی بیابان است لوب و حره سنگستان

عمص حمص عجین و بعر رفک و اشنک و ایشک | ما حور از مه بینی را جم سند انکشتان

یتین کنبد بده کهست هم بحر نومی مانند | صبان است و فرکنده بغل بخع ابنجیان

القطعة الحادية والثلثون في بحر الرجز المثمن السالم

ای ماه روی ملکتی وی لبری شیرین دهان | خورشید یار اشدر کره لبت ورد زبان

مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن | انیست تقطیع جز بر خوان چو بلبل هر زمان

طود و جبل طور و علم کوه است ریش و حار سبان | طرم و عسل اری ضرب شهد انکبین

میزان ترازو حمل بار و وقر خروار | فلک و سفینه جاریه کشتی شراعش بادبان

لوح و سکاک و جو هوا ملاآن و خالی تهی | شامخ بلند قله سر معراج سلم نردبان

جسم و جسد شخص و طلل جثمان و تن | تن ذات هستی کون بود روح و نفس و مهجه جان

شغور و قط و خیطل و هرت گربه است | برغوث کیک و نمل و ذر و مور عالم جهان

قلت کمی است خوشی تنهی نشر مملکت شهی | سوء بدی و سر حدث نوی کلفت رنج تیه

لادغ گزان بالغ رسان آکل خوران | طایر پرن قاطع بران جاری روان ساعی دوان

جمع و فریق قوم و فرقه امت و معشر گروه | طالق رها شلق گله بجمه کله راعی شبان

نحی و غلالت لمر بغض و عداوت دشمنی | تلقا جهت قرآن نبی تبیان بیان

القطعة الثانية والثلثون فی بحر المضارع المثمن المکفوف

ای سیمبر که هست دلت همچو خاره سخت | جان در هوای لعل تو خون است لخت لخت

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات | این بحر را مضارع خوان ای سعید بخت

میزاب ناودان ندام شجر درخت | چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت

کل و جمیع و قاطبه و جمله آن همه | شطر است نصف نحر و سنت بعض لخت

فیجن سداب توم و قثد سیر و بادرنگ | دبا کدو و قرع تره و شدید سخت

تا چهار و پیلو و چقندر چه زر گزر
نعناع پودنه است و اثاث و متاع رخت

غه فریب و صبر شکیب و جمال زیب
زیّ لباس سوخت حین جلد و حظ بخت

ماه شب چهارده بدر است خرمنش
هاله است سایه فی بود ماهتاب فخت

القطعة الثالثة والثلثون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ای خطت شک مشک تاتاری
ذوق بحر خفیف گر داری

فاعلاتن مفاعلن فعلن
لوی چون بلبلان گلزاری

سکر مستی و صحو هشیاری
نصر و عون و مظاهرت یاری

مبرم و متقن و متین محکم
مظلم و داج و مدلهم تاری

وهن و وهی است و نی سستی لیک
ذل ذلت هوان و هون خواری

ابتهال ضراعت است و تضرع
استکانت تضرع زاری

قسم و حلفه و یمین سوگند
ذمی و اهل ذمه زنهاری

یأس حرمان قنوط نومیدی — چون تعقّل بطالة بیکاری

قرد کپی قضاعة سگ آبی — حرفه پیشه حری سزاواری

ضرب و جلد است عصو زدن — ترکی ازماق و هست بدری

القطعة الرابعة الثلثون فی بحر الهزج المثمن السالم

زهی مانده از گل لاله رویت عنائی — شده دیوانه زنجیر زلفت عقل سودائی

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — بخوان این قطعه بحر هزج گر بینائی

وقوف حدس شعر علم و قصه فهم دانائی — غمار و حفله انبوه جیح چون حده و تنهائی

عسار و مسکنت حیص بوس فقر عیله درویشی — مخایم و مکائل کیلها فیله که برائی

تره ضعف و ضعیفه جنه خضم خشک کینه — قسیمه فاره نافه طاقت و قدرت توانائی

الی نعمت ضرر زحمت بلا اسم نعمت و زحمت — لثان و لکن غطا تش فضیحت و فضیحت رسوائی

القطعة الخامسة الثلثون فی بحر المضارع المثمن الاخرب

ای مشک تو رقم زده بر صفحه قمر ۳۳ جست از رخ و لبت دل بیمار کاشکر

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن بحر مضارع آمده این بحر رکبه

آذینل و شفره مخدی اشکره دان ذکر یولداینت صندتش و اشکاف قفس شکر

خنه ریخت کوک جسر جسن بلک کاه سمور تشخین و قفص کفش و نتاچون نباخبر

شکر ایست فرج و خرکش کلین زن او جهبل هاتش قفلش و رزت و اپریز

خصیه ایست خایه عانه زهار است شرم ناف ثغره مغاک سینه و رنامه تار سر

کابوس دان سکاچه ضفاعیط و بندلان جاثوم شد مقد و مقباک و در

منهاج و منهج و جدد و قصد راه راست ورد و شریعت و عطن موردآبخور

ق

زق خیک و نحی مشک چو قربه عصام بند شن مشک کهنه باشد و صرام حرم گر

فدان لباد و مسفه جج هیچو نیز نخیق مسحاه بیل و مسحه ماله فاس تبر

مسواه ستحه منقله ریت و مرکلند باشد شروف زنبر دا کار زرگر

القطعة السادسة الثلثون فی بحر المضارع المثمن المقصور

ای جان من ز ناوک چشم تو کشته ریش — پر دل محبت بلای غم تو پیش

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات — این بحر شد مضارع زش بوزن دو خویش

عقرب چه کژدم است حمر بزن بره — جعبه جفیر و فضه بود چون کبا بریه

اعصار گرد باد چه بحبا کژ و شمال — صد جنوب همچو صبا پس دبور ریش

حمی تب و صداع و فواد دل کباده است — درد سر دل جگر و جرح قرح ریش

ظهر است پشت بطن شکم فرو پوستین — الیه نعامه ذنب و شتر مرغ و نعجه میش

حانوت چون دکان شد حلیت اگر ه — باشد عری برهنه و ترط وتیق ریش

القطعة السابعة الثلثون فی بحر الرمل المثمن المحذوف

ای بگرد صف زده خوبان خط منظره را — همچو انجم بسته گرد ماه تابان داره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن — هست این بحر رمل خوش خوان الصوت سخره

شمع ... بیچ ناو سر جید نیره — شادن و خشف و غزال است شاه آهو بره

ثقبه سوراخ است منجل اس و مرگرد و بر — کلبتان باشد است کلوب انبر و منشار اره

شیخ و فا و یقین تیم و تیرم پیر زال — خیزبون شهله عجوز زن و بلیس شهره

علو بالا اسفل پستی ذیل دامن قصر کشک — جذم بنیان و اساس اصل است کنگره

مقدم العین و ماقی موق و ماق — ثبج چشم موج است و نبال هزل مسخره

جوز و گوز و لوز بادام است عجه خایه — چون سرطراط است یاوه و هستن وره

القطعة الثامنة والثلثون فی بحر المضارع المثمن المقصور

ای داده مهر از مه روی تو مشعله — مه گنیست تا بروی تو گرد مقابله

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات — بحر مضارع است ازان خوش تغلغله

خارج برون جمیع و خلوقه جلجله — داخل درون طبق ته و ضوضاء مشغله

دایو غه منده انه بطیخ خربزه — چون کعک کاک قرص کلیچه با فله

قنفذ چه خارپشت و سلحفات سنگ پشت — ضبّ سوسمار ضفدع چغز و دوکوله

جهجه چکاد و مفرق فرق و دماغ مغز — امّ الدماغ جای ذی و جمجمه کله

طلق و مخاض درد زه و غیل شیر حمل — ادرد عجوز و شری ریزی نقطه آبله

وضع آن بچه که آخر طهر است علوق — یتن آنکه بازگونه بیاید بقابله

مطبوخ پخته مغرفه کفلیر قورچوش — اثفیه دیگ پایه و طنجیر پاتیله

ق

منسطه است شانه دلق کهن منساة عصا — مرط و کساء گلیم بود اربعین چله

سطر است زبر و رقم خط و سفر کتابه — تفتیش و بحث کافتن و فحص مسئله

مسحات نوع تیشه و منقار اسکنه — منقب مته شریک بود و آدم قحر تیله

معیار چه ترازوی زر سنجه هم عمود — شاهین و فلس و کفه چه باشد دل و پله

القطعة التاسعة الثلثون فی بحر المجتث المثمن المحذوف

زنور عارض تو چشم شمس هست ضیا — زتاب ضربی منور دل کهربا

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن — بحر مجتث این نظم خوان بصبح و مسا

اریکه تخت و انا بار و ان جعاب ظرف و وعا — جری ایلرو مرض خستگی عرض کالا

میزاب کوارنه دان ازرق صاف — ثمد غدق کم و مبذول خضار روان دریا

غدیر چه کولی بدشت و قنطره پل — عمیق ژرف و دنهر جوی و نول عطا

حباب کوبلیه باشد قراح آب و معین — نقیض آکد و رنقه شطن سن خوشا

سنان چه سنک فسان و حجاف سنک تنک — رخام سنک نسو نیله سنک استنجا

نشف چه پاشنه سنک است و سنک کل جلجل — که سنک سرمه طاحونه آسیاست و رحا

عصیر شیره و ماعون کوی و خنب سبوست — سیاع کاهکل است و صعود سر بالا

نقیر باده ملاط است کل میان دو خشت — اما چه ریزه راز و رازدان بنا

نهیق بانک حمار و خوار بانک بقر — صهیل بانک فرس صلصل است بانک درا

نعیب بانک کلاغ و طنین چه بانک مکس — نباح بانک سک و بانک کرک حیت عوا

هدیر بانگ کبوتر صریر بانگ قلم | ضُباح بانگ رو و وَعوَعت بانگ آوا

القطعة الاربعون فی بحر التقارب المثمن المحذوف

زهی طبع تو درج دُرّ و گهر | اگر هست این بحر موزون خبر

فَعُولُن فَعُولُن فَعُولُن فَعَل | تو این بحر دلکش تقارب شمر

وجیز و ملخّص بود مختصر | سوی جیر نعم آری الّا مگر

گاهی و گاه و گهی گاه | و یکی بمعنی کم اندر خبر

القطعة الحادیة و الاربعون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

مجمعِ حسن و ناز و عشوه نژاد | رشکِ جانانِ عالمِ ایجاد

فاعلاتن مفاعلن فعلن | کن به بحر خفیف دل را شاد

نوعهای لغت ز من بشنو | اوّلا اصلی است همچو عماد

پس مولّد چو ضفدع و طاجن | باز تسخین لحن و هم استاد

معرب شد این صنج و لق | یلق و قفص و بهرج است بیاد
ور معجم سخی و کستوت و فرق | عدل بغض و دوام و استبعاد
بیل و سقف و غمر و نعت ناهی | قر وطن نبع و خفیه از اضداد
مشترک جاریه ست عین و جار | مترادف جنان و قلب فؤاد
مختلف در میان عرب و عجم | جزر و جوز و طاس و طست افتاد
عسل و برد را حقیقت دان | اری و قر را مجاز دان چو سداد

القطعة الثانیة والاربعون فی بحر الخفیف المسدس المحذوف

ای قدت سرو گل رخ رعنا | گل ز روی تو در عرق ز حیا
فاعلاتن مفاعلن فعلن | وزن بحر خفیف خوان این را
فرح و رحله بقله الحمقا | خرفه دان فرد و منفرد تنها
معمعان است دف و حر گرما | زمهریر است و برد و قر سرما

ورد گل دان و هند باسنی — ارج و طیب و عشق بو

نعم و وحش است چارپا و سبع — دده جبانه دشت و دار سرا

عجز است و ورک چو ردف تمیز — مثل و کفو است و شبه و ند همتا

ناس و انس و اناس آدمیان — پدر و مادر آدم و حوا

خس چه کاهو و سعتر اویشن — می نویسند و فخ را حلفا

موزد در آس و ترشه را حماض — حلبه شنبلید است را فکما

قنو بسرست و طلع با ترتیب — خوشه غوره و شکوفه خرما

القطعة الثالثة والاربعون فی بحر الرمل المثمن المحذوف

یافت از شمع جمالت نور چشم باصره — خوبرویان جهان کردند گردت دایره

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن — خیز در بحر رمل خوان بصوت حنجره

هست منظر روی و مرآة و سجنجل آینه — هست عیسی سنگ و موسی آن حلاب

عُمَرْ فَنا بُنِّی خَیرسَت اَنا آنَ ما و خَرسَت ‌‌‌ عِجْل گوساله ولیکن بُجُحُش و تَوْلَب خَر کُرّه

چون اَکافْ وَدسَت لِبْدَه بَرذَعه پالان خَر ‌‌‌ سُعُود اَفسار سَت مِخْلاة وعَلیقه توبره

تمت

چون کتاب نصاب صبیان برای تعلیم مبتدیان بسیار نافع بود بنابران در حل لغات و تسهیل الفاظش کتب لغت مثل قاموس و صحاح و صراح و منتخب اللغات و موید الفضلا و مدار الافاضل و کشف اللغات و فرهنگ جهانگیری و فرهنگ رشیدی و برهان قاطع و غیر آن بشروح نصاب مانند ولی دشت و قهستانی وغیره رجوع کرده بحسن تحقیقات بانی مبانی الفروع والاصول ناشر اردیة المعقول و المنقول مورد تائیدات ازلی عالم علوم خفی وجلی مولوی انور علی صانه الله عن شر کل غبی وغوی و بقلم جادو رقم سرد فتر جریده زمان عطارد العصر الدوران منشی عبدالحی باهتمام حاجی محمد حسین صانه الله عن کل شین متصل کتره رانی در تکیه شاه فصیح بسبب رغبت راغبان دو باره بزیور طبع محلی گردید و از شرح ولی دشت بیاضی آشعار ملحقاتش نیز که خالی از فوائد نبود داخل کتاب کرده آمد و تکمیل صحت و تحقیق معانی بعض لغات عویصة الحل که در نسخه اولی فروگذاشت شده بود درین کتاب مرعی شده امید از ملاظران آنکه اگر جائی بسهو و خطایش که خاصه بشری است برسند بگزلک عفو حک ساخته باصلاح کوشند و برای ایجاز و اختصار این کتاب رموزی که مصنف بحروف نوشته بود در جدول از بهر نشان داده شد تا بآسانی دریافت شود بعون الله و توفیقه قطعه بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاک افتد بجائی غرض نقشی است کز ما یاد ماند که هستی را نمی بینم بقائی مگر صاحبدلی روزی برحمت کند در حق این مسکین دعائی

رموز حروف	
ع	عربی
ف	فارسی
س	سیستانی زبان ولایت
ت	ترکی
ب	برای بیت
ق	ملحقات
م	مغیر
مب	معرب
ر	ربیع
خ	خریف
ش	شتا
ص	صیف
ه	هندی
ج	جمع